آیت الله العظمی مکارم شیرازی

پیام امام

امیرالمؤمنین(ع)

شرحی تازه و جامع بر نهج‌البلاغه

جلد دوم

با همکاری:
جمعی از فضلا و دانشمندان

بخش سوم

فَيَا عَجَباً! عَجَباً ـ وَ ٱللهِ ـ يُمِيتُ ٱلقَلْبَ وَ يَجْلِبُ الْهَمَّ مِنِ ٱجْـتِمَاعِ هٰؤُلَاءِ القَوْمِ عَلَىٰ بَاطِلِهِمْ، وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ! فَقُبْحاً لَكُمْ وَ تَرَحاً، حِينَ صِرْتُمْ غَرَضاً يُرمَىٰ: يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَ لَاتُغِيرُونَ وَ تُغْزَوْنَ وَ لَاتَغْزُونَ، وَ يُعْصَى اللهُ وَ تَرْضَوْنَ! فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ ٱلحَرِّ قُلْتُمْ: هٰذِهِ حَمَارَّةُ ٱلْقَيْظِ؛ أَمْهِلْنَا يُسَبَّخُ عَنَّا ٱلحَرُّ. وَ إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِى الشِّتَاءِ، قُلْتُمْ: «هٰذِهِ صَبَارَّةُ ٱلْقُرِّ، أَمْهِلْنَا يَنْسَلِخْ عَنَّا الْبَرْدُ! كُلُّ هذٰا فِرٰاراً مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ. فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ ٱلحَرِّ وَ ٱلقُرِّ تَفِرُّونَ؛ فَأَنْتُمْ ـ وَ ٱللهِ ـ مِنَ السَّيْفِ أَفَرُّ!

ترجمه

شگفتا، شگفتا! به خدا سوگند قلب را می‌میراند و غم و اندوه را (به روح انسان) سرازیر می‌کند که آنها (شامیان غارتگر) در مسیر باطل خود، چنین متّحدند و شما، در طریق حقّتان، این گونه پراکنده و متفرّق! روی شما زشت باد! و همواره غم و اندوه قرینتان باشد! چرا که (آنچنان سستی و پراکندگی به دشمن نشان دادید که) هدف تیرها قرار گرفتید، پی‌درپی به شما حمله می‌کنند و شما به حملهٔ متقابل دست نمی‌زنید! با شما می‌جنگند و شما با آنها پیکار نمی‌کنید! آشکارا، معصیت خدا می‌شود و شما، (با اعمال نادرستتان) به آن رضایت می‌دهید! هر گاه، در ایّام تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن را دادم، گفتید: «اکنون، شدّت گرما است؛ اندکی ما را مهلت ده تا سوز گرما فرو نشیند!» و اگر در زمستان، این دستور را به شما

دادم، گفتید: «اکنون، هوا فوق‌العاده سرد است؛ بگذارید سوز سرما آرام گیرد.» ولی همهٔ اینها بهانه‌هایی است برای فرار از گرما و سرما. جایی که شما از سرما و گرما (این همه وحشت دارید و) فرار می‌کنید، به خدا سوگند! از شمشیر (دشمن) بیشتر فرار خواهید کرد.

شرح و تفسیر

آنها در باطل خود متّحدند و شما در حقّتان پراکنده!

در این بخش از خطبه، امام به تحلیل دیگری دربارهٔ عوامل شکست و عقب نشینی مردم کوفه و عراق، توأم با ملامت و سرزنش می‌پردازد، باشد که با این بیان روح خفتهٔ آنها را بیدار کند و پیش از آن که اوضاع کشور آنها، بدتر شود بپا خیزند و به دفع دشمن بپردازند.

نخست می‌فرماید: «شگفتا، شگفتا! به خدا سوگند! قلب را می‌میراند و غم و اندوه را (به روح انسان) سرازیر می‌کند که آنها (شامیان غارتگر) در مسیر باطل خود، چنین متّحدند و شما، در طریق حقّتان، این گونه پراکنده و متفرّق؛ «**فَيَا عَجَباً!**[۱] **عَجَباً ـ وَ ٱللهِ ـ يُمِيتُ ٱلقَلْبَ وَ يَجْلِبُ الْهَمَّ مِنِ ٱجْتِمَاعِ هٰؤُلَاءِ القَوْمِ عَلَىٰ بَاطِلِهِمْ، وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ!**»

همیشه، تعجّب و شگفتی، از اموری است که با جریان طبیعی، سازگار نیست و علل ناشناخته یا نامأنوسی دارد. طبیعت امر چنین اقتضا می‌کند که طرفداران حق به خاطر ایمان محکمی که به آن دارند، محکم بایستند و از آن دفاع کنند، ولی طرفداران باطل چون انگیزهٔ نیرومندی برای دفاع از آن ندارند، نسبت به حمایت از

۱ ـ **يَا عَجَباً عَجَباً**، بعضی از شارحان نهج‌البلاغه گفته‌اند که جملهٔ «**فَيَا عَجَباً عَجَباً!**» در اصل، «**عَجِبْتُ عَجَباً...**» بوده است، یعنی منصوب به عنوان مفعول مطلق است. این احتمال نیز داده شده است که **عجباً** نخستین، از قبیل مفعول مطلق و دومی تکرار و تأکید باشد. (شرح نهج‌البلاغه، ابن میثم، جلد ۲، صفحهٔ ۳۶) بعضی نیز گفته‌اند که در تقدیر، «**يَا عَجَبِی اِحْضِرْ**؛ ای شگفتی من! حاضر شو». بوده است. (شرح نهج‌البلاغه، علامّه خویی، جلد ۳، صفحهٔ ۳۹۲)، این تفسیر با منادی واقع شدن «**عجباً**»، تناسب بیشتری دارد.

آن سست و ناتوان باشند، ولی اگر دیدیم طرفداران حق پراکنده و بی‌اراده و سست و ضعیفند، امّا طرفداران باطل متّحد و منسجم و در راه خود مصمّم هستند، سبب شگفتی می‌شود.

اهل عراق، پیشوایشان علی علیه السلام بود که گذشته از وصیّت مُسَلّم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ ولایت او، همهٔ مردم مکّه و مدینه، از مهاجران و انصار و غیر آنها و غالب مناطق دیگر، با او بیعت کردند و دلائل حقّانیتش، از افکار و اعمال و زهد و عدالتش نمایان بود، امّا غارتگران شام به دنبال مردی طغیانگر و جاه‌طلب که سوابق زشت خاندان او در اسلام و جاهلیت، بر کسی پوشیده نبود، سر به شورش در برابر امام بر حق برداشته بودند با این حال آیا جای تعجّب نیست که آنها پشت سر پیشوای خود بایستند و اینها این چنین پیمان شکنی کنند؟!

اینجاست که امام، شدیداً ناراحت می‌شود و آنها را زیر شلاّق سرزنش و ملامت می‌گذارند؛ چرا که سزاوار چنین سرزنش تند و تلخی بودند، می‌فرماید: «روی شما زشت باد! و همواره غم و اندوه قرینتان باشد! چرا که (آن چنان سستی و پراکندگی به دشمن نشان دادید که) هدف تیرها قرار گرفته‌اید؛ **فَقُبْحاً لَکُمْ وَ تَرَحاً**[۱]، **حِینَ صِرْتُمْ غَرَضاً یُرمَیٰ**».

پی‌درپی، به شما حمله می‌کنند و شما به حملهٔ متقابل دست نمی‌زنید، **یُغَارُ عَلَیْکُمْ وَ لَاتُغِیرُونَ**.

با شما می‌جنگند و شما، با آنها پیکار نمی‌کنید! **وَ تُغْزَوْنَ وَ لَاتَغْزُونَ**.

آشکارا، معصیت خدا می‌شود و شما با اعمال نادرستتان به آن رضایت می‌دهید! ﴿**وَ یُعْصَی اللهُ وَ تَرْضَوْنَ!**﴾.

در واقع امام علیه السلام دلیل سرزنش خود را نسبت به آنان، در این چند چیز خلاصه می‌کند که ریشهٔ همه یک امر است و آن سستی و تنبلی و بی‌تفاوتی به خرج دادن

۱ ـ **تَرَحاً**، به معنای «اندوه و حزن» و در واقع در این جمله، امام علیه السلام به آنها نفرین می‌کند که همواره قرین حزن و اندوه گردند.

است تا آنجا که دشمن، چنان جسور می‌شود که پی‌درپی حمله می‌کند غارت می‌کند، و خون بی‌گناهان را می‌ریزد و آنها تماشاچی این صحنه‌های غم انگیز و زشت و ناروا هستند!

سپس امام علیه السلام انگشت روی یک دلیل روشن بر محکومیت آنان، به خاطر سستی و بی‌ارادگی و ضعف و ناتوانیشان گذارده، می‌فرماید: «هرگاه در ایّام تابستان، فرمان حرکت به سوی دشمن را دادم، گفتید: «اکنون، شدّت گرما است؛ اندکی ما را مهلت ده تا سوز گرما فرونشیند»! و اگر در زمستان، این دستور را به شما دادم، گفتید: «اکنون، هوا فوق‌العاده سرد است، بگذار سوز سرما آرام گیرد! **فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ ٱلحَرِّ قُلْتُمْ: هٰذِهِ حَمَارَّةُ**[۱] **ٱلْقَيْظِ**[۲]**؛ أَمْهِلْنَا يُسَبَّخُ**[۳] **عَنَّا ٱلحَرُّ. وَ إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِی الشِّتَاءِ، قُلْتُمْ: «هٰذِهِ صَبَارَّةُ**[۴] **ٱلْقُرِّ، أَمْهِلْنَا يَنْسَلِخْ**[۵] **عَنَّا الْبَرْدُ!**

ولی همهٔ اینها، بهانه‌هایی است برای فرار از گرما و سرما؛ **كُلُّ هٰذا فِراراً مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ.**[۶]

جایی که از سرما و گرما (این همه وحشت دارید) و فرار می‌کنید، به خدا سوگند! از شمشیر (دشمن) بیشتر (وحشت دارید و) فرار خواهید کرد؛ **فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ ٱلْحَرِّ**

---

۱ ـ «**حمارة**» از مادّه «**حمر**» به معنای «رنگ قرمز» است. به همین جهت به گرمای سوزان تابستان، حمارة گفته می‌شود. گویی از شدت گرما، مانند آتش سرخ و سوزان است.

۲ ـ «**قیظ**» (بر وزن فیص) به معنای «شدت گرمای تابستان» است. بنابراین اضافهٔ «حماره» به «قیظ» نوعی تأکید در گرما را می‌رساند.

۳ ـ «**یسبّخ**» از مادّه «**سبخ**» است به معنای «فراغت از چیزی یا تخفیف» آن است و در این جا به معنای «فرو نشستن سوز گرما» است.

۴ ـ «**صبارّه**» از مادّه «**صبر**» در اصل، به معنای «حبس و نگهداری چیزی» است و شکیبایی را، به همین مناسبت، صبر می‌گویند. و شدّت سرما را که «صبارّه» می‌گویند، از این جهت است، که انسان را از کار و فعالیّت باز می‌دارد.

۵ ـ «**ینسلخ**» از مادّه «**سلخ**» و در اصل، به معنای «پوست کندن» است و سلاّخ را به همین جهت، سلاّخ می‌گویند که پوست حیوان را می‌کند آن گاه این کلمه، به «جدا ساختن هر چیزی» اطلاق شده است و در جملهٔ بالا اشاره به فرونشستن سوز سرما است.

۶ ـ «**قرّ**»، به گفتهٔ **مقیاس**، به دو معنا آمده: نخست: سرما، و دوم جای گرفتن و استقرار در مکان است. بعید نیست که معنی نخست، به معنای دوم بازگردد، چرا که سرمای شدید، انسان را از کار باز می‌دارد.

وَ ٱلْقُرِّ تَفِرُّونَ، فَأَنْتُمْ ـ وَ ٱللهِ ـ مِنَ السَّيْفِ أَفَرُّ!

گویی میدان جنگ باید در فصل بهار باشد، آن هم در میان دشت‌های پر از گل و مرغزارها، همراه پرندگان خواننده و چشمه‌سارها و نسیمِ لطیف و روح‌افزا! آن گاه سربازان بنشینند و دشمنان را با اشاره چشم و ابرو بر خاک بیندازند!

این بی‌خبران، تاریخ اسلام را که زمان چندانی از آن نگذشته بود، به کلّی، فراموش کرده بودند که یاران پیامبر فاصلهٔ میان مدینه و میدان تبوک را در آن گرمای سوزان تابستانِ بیابان حجاز با پای برهنه روی سنگ‌های تفتیده از تابشِ آفتاب، با نداشتن آب و آذوقهٔ کافی پیمودند و در جنگهای دیگر نیز سخت‌ترین ناملایمات را تحمّل کردند و مانند شیر ژیان، بر دشمن حمله کردند! اگر آنها می‌خواستند مانند کوفیان سستْ عنصر، ملاحظهٔ سرما و گرما کنند، هرگز درختِ تنومند اسلام بارور نمی‌شد و به ثمر نمی‌نشست. نه تنها در اسلام بلکه در هیچ نقطه‌ای از دنیا، سربازان سُست و نازپرورده و ترسو و پراکنده پیروز نشدند، بلکه همیشه، ذلیل و حقیر و شکست خورده بودند.

در واقع سخن آنها، شباهت زیادی با سخن کفّار و منافقان داشت که می‌گفتند: ﴿**لاٰتَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ**﴾؛ «در گرمای تابستان (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید!» که قرآن، در پاسخ آنها می‌گوید: **قُلْ نٰارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَوْ كٰانُوا يَفْقَهُونَ**؛ بگو: آتش دوزخ از این گرمتر است، اگر می‌دانستند.(۱)

در واقع، کوفیان که با این گونه اظهارات واهی، از جهاد با دشمن خونخوار و سنگدل، طفره می‌رفتند، گرفتار نوعی نفاق بودند، نفاقی که از ضعف ایمان آنها به مبانی اسلام و پیشوایشان، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام سرچشمه می‌گرفت.

به هر حال، مجاهدان واقعی که در صحنه‌های نبرد می‌جنگند و می‌جوشند و می‌خروشند و پیروز می‌شوند، کسانی هستند که نه به مشکلات آب و هوا می‌اندیشند و نه به مشکلات مسیر راه و میدان نبرد. بی‌شک، اگر دشمن، احساس

---

۱ ـ سورهٔ توبه، آیهٔ ۸۱.

کند که جنگجویان مخالف، مثلاً از جنگیدن در سوز سرما و گرما پرهیز دارند، درست حملهٔ خود را در همان زمان شروع می‌کند و با استفاده از این نقطه ضعف، وسیلهٔ پیروزی خویش را فراهم می‌سازد.

نکته‌ها

۱ـ این همه سرزنش، برای چیست؟

با مطالعهٔ این فراز از کلام مولا امیرمؤمنان علی علیه‌السلام این سؤال به ذهن می‌آید که «چرا آن پیشوای مدیر و مدبّر چنین حملات شدید و تندی نسبت به مردم کوفه می‌کند و آنها را به شدّت زیر ضربات شلاّق‌های سرزنش و ملامت قرار می‌دهد ـ و در فراز بعد هم، فراتر می‌رود و به آنها می‌فرماید: «من، دوست داشتم که هرگز شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم... خدا، شما را بکشد که این قدر خون به دل من کردید!»

ولی اگر در تاریخ کوفه و کوفیان و عهدشکنی‌ها و نفاق افکنی‌ها و بی‌وفایی‌ها و سستی و ضعف آنها بیشتر مطالعه کنیم، فلسفهٔ این سرزنشهای تند و شدید را در می‌یابیم. گویی، امام علیه‌السلام این سخنان را به عنوان آخرین راه درمان و چاره برای این بیماران کوردل، انتخاب فرموده است؛ همان کسانی که غیرت آنها در برابر هیچ چیز به جوش نمی‌آمد و انواع تحقیرها و تحمیلها را از دشمن پذیرا می‌شدند! امام علیه‌السلام می‌خواهد از این راه، دست به کاری بزند که اگر کمترین احساسی در جان آنها است، به پاخیزند و به حرکت درآیند و به مقابله با دشمن بشتابند. استفادهٔ از این راه، از نظر روانشناسی، در برابر بعضی از گروه‌ها کارساز است.

این سخنان، در واقع، سخن کسی است که از پیروانِ سست عنصر مأیوس شده و برای بیدار کردن آنها جز استفاده از این کلمات تند، راهی نمی‌بیند و عجب این که آنها با این همه تازیانه‌های سخن نیز بیدار نشدند و هنگامی که از آنها برای تشکیل لشکر و حرکت به سوی دشمن دعوت فرموده جز گروه اندکی لبیک نگفتند! به همین دلیل امام علیه‌السلام ناچار شد که افرادی به روستاها و آبادی‌های اطراف فرات

بفرستد و از آنها ـ که مردمانی جنگجو و وفادار به امامعليه‌السلام بودند ـ برای بسیج لشکر دعوت کند.

در واقع کوفیان در این برههٔ از تاریخ خود شباهتی به قوم لجوج بنی‌اسرائیل در عصر موسیٰعليه‌السلام که هر چه آنها را تشویق برای حمله به دشمنانشان در بیت المقدس کرد، آنها گفتند: «ما از آنان وحشت داریم و تا آنان در بیت‌المقدس هستند، ما هرگز وارد آن نمی‌شویم. ما همین جا نشسته‌ایم، تو و پروردگارت بروید و بیت المقدس را فتح کنید! «**قالُوا یا مُوسیٰ اِنَّ فیهَا قَوْماً جَبّارینَ وَ إِنّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتّیٰ یَخْرُجُوا مِنْها فَاِنْ یَخْرُجُوا مِنْها فَاِنّا داخِلوُنَ...فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقاتِلا اِنّا هٰاهُنٰا قٰاعِدُونَ**».[۱]

* * *

۱ ـ سورهٔ مائده، آیات ۲۲ ـ ۲۴.